گفت گو بر مبنای توجه به اهداف دین راهی به سوی تقریب

گفت گو بر مبنای توجه به اهداف دین راهی به سوی تقریب

دکتر مصطفی محقق داماد

بسم الله الرحمن الرحیم

اندیشه گفت وگو تمدنها که به پیشنهاد رئیس جمهور محترم ایران و رئیس سازمان کنفرانس اسلامي در دستور کار سازمان ملل متحد قرار گرفته، در پاسخ به یکي از ژرفترین معضلات کنوني جهان پدید آمده است. به نظر اینجانب گفت و گوبر مبناي اهتمام به اهداف دین مي‌تواند محور اصلي و اساسي تقریب میان ادیان باشد و من در این گفتار مي‌خواهم در این زمینه به اختصار توضیح دهم.

در فاصلة قرنهاي چهاردهم و هفدهم، نظام فئودالیته و قیادت کلیسادر مغرب زمین شکست گرفت، و در نتیجه کوششهاي خستگي ناپذیر کساني مانند ریشلیو ولویي چهاردهم در فرانسه و گوستاو ادلف در سوئد و پادشاهان سلسلة تو در در انگلستان و پطر کبیر در روسیه، نظمي نوین بر پایة دولتهاي مقتدر تك ملیتي تاسیس شد. اما از آنجا که قدرت، چه شخصي و چه عمومي، همواره ذاتاً گسترش خواه است، آن نظام

عاقبت به امپراتوري طلبي و ايجاد امپراتوريها انجاميد. كشورهايي مانند بريتانيا و فرانسه و اسپانيا و اتريش و عثماني سرزمينهايي پهناور را در سراسر جهان زير سلطه خود در آوردند و قدرت و نفوذ خود را تا دورترين نقاط گيتي گسترش دادند. اما طبعاً اين توسعه طلبي به گسترش سرزمين محمدود نشد، و امپرياليسم ارضي به امپرياليسم فرهنگي و ديني و سياسي و اجتماعي منجر شد. فرهنگهاي كوچك و بزرگي كه هر يك درگذشته در ميان مردم خودشان اقتدار و اعتبار يافته بودند، به درجات مختلف در برابر سلطة فرهنگي كشور گشايان جديد سرفرود آوردند. اين تسليم گاهي ظاهري و تعبدي بود و گاهي رفته رفته شيوه‌هاي جديدي را جانشين بعضي از رسوم و عادات كهن كرد. ولي به هر حال، نه فاتحان واقعاً مي‌خواستند تمدني عيناً مانند تمدن خودشان در ساير نقاط عالم به وجود آورند و در آينده با رقيباني از جنس خود روبرو شوند، و نه اقوام و ملل مقهور حاضر بودند يا مي‌توانستند به آساني از راه و روش نياكاني دست بردارند.

پس از پايان جنگ جهاني اول در سال 1918، اين فصل در تاريخ جهان كم كم بسته شد، دولتهاي فاتح، يعني بريتانيا و فرانسه، نخست دو امپراتوري بزرگ اتريش ـ هنگري و عثماني را قطعه قطعه كردند و مستعمرات آلمان را از دستش بيرون آوردند، ولي پس از جنگ جهاني دوم خود نيز خواهي نخواهي به همان سرنوشت تسليم شدند. بريتانيا بيشتر خردمندي نشان داد و آسانتر هند را رها كرد، اما فرانسه نخواست به اين سيرقهري گردن نهد تا سرانجام در دهة 1960 و بعد از جنگي ناحق و خونين به ناچار از الجزاير دست برداشت. به هر تقدير، حاصل اين نخستين دورة استعمار زدايي ظهور كشورهايي نوبنياد در جامعه جهاني بود كه يكي پس از ديگري به عضويت سازمان ملل متحد در آمدند و در آنجا به تريبوني آزاد دست يافتند تا به طرح ادعاهاي تاريخي و فرهنگي جديد بپردازند. اماهنوز اتحاد جماهير شوروي باقي بود كه رسماً از شما كثيري از واحدهاي ارضي و سياسي داخلي در اروپا و آسيا تشكيل مي‌شد، اما عملاً و واقعاً كشورهاي اروپاي شرقي را نيز تحت سلطه داشت. بخش وسيعي از پهنة عالم به دو قطب دنياي سرمايه داري و جهان كمونيسم تقسيم شد، و هر يك از اين دو براي اعمال قيادت بر بخش ديگري كه اصطلاحاً جهان سوم نام گرفت، به رقابت و معارضه و حتي پيكارهاي مسلحانه پرداختند كه نمونة آن مداخله خونين شوروي در مجارستان و چكوسلواكي و جنگهاي كره و ويتنام بود. در اين دوره به راستي گفت و گويي ميان دو قطب وجود نداشت، و آنچه بودپيكار و پرخاش بود، و كشورهاي جهان سوم نيز اگر يكسره طرفدار يكي از طرفين نمي‌شدند، باري مي‌كوشيدند از اين نمد كلا هي براي خود تدارك ببينند و حتي الامكان با حفظ توازن و تامين منافع خويش، از بلعيده شدن بپرهيزند.

اما از او اخر دهة 1970، وپس از خيزش هاي اسلام خواهي در گوشه و كنار جهان، وضع ناگهان دگرگون شد. تا آن زمان، مبارزات ضد استعماري ملتهاي ستمديده همه جا با توسل به مدرنيسم و انديشة تجدد صورت گرفته بود. حتي در هند، گاندي و همرزمان او از سنت، استفادة ابزاري كرده بودند، و مي‌خواستند با تكيه بر آن در وهلة اول بريتانيا را از سرزمين خود بيرون كنند و در وهلة بعد در طريق تجدد گام بردارند. خيزش هاي اسلامي ايران به عكس مي‌خواستند به بنيادهاي سنتي و اصالت اوليه بازگردند، و شايد براي نخستين بار مسالة فرهنگ را محور مبارزه قرار دادند. با سقوط رژيم ماركسيستي در دژ اصلي آن، اتحاد جماهير شوروي، و كشورهاي اروپاي شرقي، و سرخوردگيهايي كه در سراسر جهان از كمونيسم پديد آمده، به ناگاه خلا ايدئولوژيك عظيمي در عرصة انديشه و آرمان باز شد. و ايدئولوژي اسلام توانست به آساني وارد ميدان شود و آن خلا را براي بسياري از ستمديدگان دنيا پركند.

اين وضع عده‌اي از متفكران غربي را به فكر چاره انداخت و در اين راستا از يك سو خواستند باز تصادم ديرين «هلال و صليب» را زنده كنند. همان طور كه در سدة يازدهم ميلادي جمعي از مسيحيان به انگيزة مخلوطي از تعطبات ديني و منافع تجاري آغازگر جنگهاي صليبي با مسلمين شده بودند، اين بار نيز اين گونه متفكران در آينة خيال پيكاري عظيم ميان جهان غربي و عمدتاً مسيحي و عالم اسلام مجسم مي‌كردند و مآلاً بر خورد اين دو بايكديگر را اجتناب نا پذير مي‌پنداشتند. و از سوي ديگر اختلافات درون ديني و بين فرقه‌اي مسلمانان را تشديد نمايند. متاسفانه در اين پندار دو نكتة مهم از نظر پنهان مانده است: اولاً كوچكترين شباهتي بين جهان قرن بيستم و بيست و يكم با دنياي قرون وسطي در فاصلة سده‌هاي يازدهم و سيزدهم، يعني زمان جنگهاي صليبي، وجود ندارد؛ ثانياً گرفتاريها و ابتلاءات امروز مانند تقريباً هر چيز ديگري جهاني است. پيشرفت علوم و فنون و تكنولوژي در هزار سال اخير به گونه اي بوده كه ديگر نمي توان آن را تغييري كمّي دانست و بايد از تغيير كيفيت سخن گفت. نظير اين دگرگونيها در اذهان و انديشه‌ها نيز وجود داشته است. ارتباطات به درجه‌اي رسيده كه پس لرزه‌هاي هر رويداد مهمي در هر گوشة دنيا در سراسر دنيا احساس مي‌شود. جنگ افزارهاي نوين حد و مرز نمي‌شناسند، و اشتباهات رهبران سياسي جهان مي‌تواند عالم را به كام مرگ و نابودي بيندازد.

به همين نسبت، چنان كه اشاره كرديم، دردو رنج بشري نيز عالمگير شده است. بخشهاي وسيعي از مردم دنيا از صلح و آرامش محرومند. همسايه‌ها به چشم بيم و سوء ظن به يكديگر مي‌نگرند. مردان و زنان بايكديگر بيگانه شده‌اند.

كودكان از بي غذايي و بي دوايي مي‌ميرند. فقر و گرسنگي مجال زندگي انساني و آبرومندانه را از بسياري از جهانيان سلب كرده است. در بسياري از نقاط، عدالت قضايي و اجتماعي به صورت سراب در آمده است. كينه و خشونت بيداد مي‌كند. جنگهاي ديني و مذهبي و قومي در مناطقي مانند افغانستان و بوسني والجزاير و تركيه روزانه قرباني مي‌گيرد در بسياري از كشورها خود سري و خودكامگي و هرج و مرج دمار از روزگار خلق بر آورده است.

در چنين شرايطي، سخن از تصادم مذاهب و اختلاف و نفي امكان مرابطه و مفاهمه ميان آنها ديوانگي است. اگر چنين تصادمي پيش آيد، هيچ كس در پيشرفته ترين و آرامترين نواحي غرب از آثار شوم و ويرانگر آن بركنار نخواهد ماند. گفت وگو و تقريب بين مذاهب و حتي ميان اديان الهي ديگر امروز از زمرة تجملات نيست؛ ضرورتي حياتي است. از 1950 به بعد، دو بلوك شرق و غرب كوشيدند با تهديد به توسل به سلاحهاي هسته‌اي يكديگر را از تجاوز بازدارند و، به اصطلاح، نوعي توازن وحشت برقرار سازند. ولي اكنون معادله تغيير كرده است. اختلاف بين دو ابر قدرت نيست كه با خويشتنداري از تبديل آن به يك جنگ جهاني جلوگيري كنند. اختلاف بين فرهنگهاي متعدد و متنوعي است كه همه مي‌خواهند در عرصة جهاني به جايگاه شايسته‌اي كه حقاً از آن خود مي‌دانند، دست يابند. از طرف ديگر، همه با خطرهايي مواجهند كه اگر بالانفاق براي دفع آنها مجهز نشوند و حسن نيت به خرج ندهند و باهم به گفت و گو ننشينند، همه رانابود خواهند كرد. نمونة بارز چنين خطرها، تخريب و انهدام محيط زيست است كه اگر راهي براي جلوگيري از آن انديشيده نشود، غني و فقير نمي‌شناسد و همه را به بدبختي و بيماري و مرگ سوق خواهد داد.

اما گفت و گو و تقريب ميان مذاهب و اديان فقط راه روش است وخود به تنهايي بدون پايه و اساس

استوار نمي‌تواند مشكلات را برطرف كند.

اين مبنا چه مي‌تواند باشد؟ مبناي تقريب فقط ممكن است حس مسؤوليت و ارزشهاي اساسي و مشتركي باشد كه هدف دين اسلام است و در همة اديان بزرگ عالم يافت مي‌شود و مي‌توان از آن به عنوان اخلاق جهاني استفاده كرد.

به نظر اينجانب مبناي اساسي و استوار بسنده نكردن به احكام دين وبه جاي آن اهتمام به اهداف دين است اهداف دين غايات دين است و احكام دين مقدمات رسيدن به آن غايات. پس بايد همواره مقدمات داراي كيفيتي باشند كه به اهداف منتهي گردند نه جز آن. حال ببينيم اهداف دين چيست؟

هدف دين احمدي احياء ارزشهاي انساني است كه به صراحت در گفته رسول ا o آمده است: انما بعث لاتمم مكارم الاخلاق.

بايد آنچه را در اعلامية جهاني حقوق بشر به عنوان حق هر انساني از آن ياد شده است، بر شالودة مشتركات ديني و اخلاقي و فرهنگي با اهل ساير اديان و فرهنگها تعميق و تحكيم كنيم. اخلاق جهاني بر اين چهار ركن استوار است:

1 ـ فرهنگ همبستگي و عدالت اجتماعي و اقتصادي.

2 ـ فرهنگ عدم خشونت و احترام به هر شكلي از حيات.

3 ـ فرهنگ تساهل و راستگويي.

4 ـ فرهنگ حقوق مساوي براي جميع انسانها.

تعهد به اين اركان، نه به معناي اين است كه آزادي رابا بي‌بند و باري اشتباه گرفته‌ايم، نه به معناي اين كه به علت كثرت گرايي به حقيقت بي‌اعتنا شده‌ايم.

قرآن كريم كه از نظر ما مسلمانان عاليترين منبع تعاليم اخلاقي است، نه تنها بر همة اين اصول مي‌گذارد، بلكه در بسيار از موارد به مراتب فراتر مي‌رود.

قرآن آزاد كنندة انسان از زنجير سنّتهاي پوچ و قدرتمداريهاي مذهبي و سياسي و اقتصادي و قبيله پرستي و نژاد پرستي و بردگي و هر چيز ديگري است كه مانع از رسيدن آدمي به سرمنزل مقصود شود ـ و اين منزل و مقصد همان است كه در سورة نجم (آيه 42) وعده داده شده است: Pوَانّ َ الَى رَبّ ِكَ الْمُنتَهَى.0 همة حقوق بنيادي آدمي در قرآن تاييد و تحكيم شده است. در مورد حق حيات مي‌فرمايد: نَم ...Pونيز .([1])0...ِّقَحْالِ بِ َّإلا ُهّالل َمَّرَح يِتَّال َسْفَّالن ْوا ُلُتْقَت َلاَو...P قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ اوْ فَسَادٍ فِي الارْضِ فَكَانَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا...0([2]).

در قرآن مجيد اصول اخلاقي به طور پراكنده مكرر آمده ولي در دو([3]). مورد به صورت دسته بندي شده ديده مي‌شود. مي‌توان گفت پيشنهاد اسلام براي اخلاق جهاني همين اصول است. جالب است كه در يكي از آن دو مورد، اصول مزبور، «اصول حكمت» و در مورد ديگر، «راه راست» خداوند معرفي شده است.

مكتب حقوق طبيعي بر همين مبناي اخلاق فطري استوار است و اديان بزرگ الهي با طرح و احياء اصول و ارزشهاي اخلاقي مي‌توانند موجبات تفاهم و هم سخنی تمدنها را فراهم و از اين رهگذر از سوئي خدمت بزرگي به صلح و آرامش جهاني بنمايند و از سوي ديگر مهار كننده سركشي و طغيان قدرت گردند.

اسلام يك دين الهي ـ اجتماعي است، و باتوجه به بعد اخير (اجتماعي بودن) بعد ديگري بر آن افزوده مي‌شود كه آن نظام مديريتي است. رسالت اجتهاد آن است كه بتواند اين ابعاد سه‌گانه را در كنار يكديگر هدايت نمايد.

اجتهاد قوّه فعاله‌اي است كه مي‌تواند تكاليف ديني را در ارتباط با افراد و جامعه و نظام حاكم و مديريت جامعه به منظور تحقق يافتن غايات و اهداف دين تبيين نمايد و بگويد انتظار اسلام از اين سه واحد چيست. چه فردي را مي‌پذيرد تابتوان به او گفت: فرد مسلمان. چه جامعه‌اي را مي‌پذيرد تابتوان به او گفت: جامعه مسلمان، وچه مديريت اجتماعي، سياسي، تربيتي، قضائي و اقتصادي را مي‌پذيرد كه بتوان گفت: نظام اسلامي.

اسلام نظامي را مي‌پذيرد كه عامل بالعدل باشد: ان تحكموا بالعدل.

وجامعه‌اي را مي‌پذيرد كه قائم بالقسط باشد، ليقوم الناس بالقسط. جامعه‌اي سربلند و سرافراز باشد، و‌ العزة ولرسوله وللمؤمنين. متحد و يكپارچه باشد بعضهم اولياء بعض. افراد نسبت به خوبي‌ها بر يكديگر تسابق بجويند فاستبقوا الخيرات.

وافرادي را مي‌پذيرد كه داراي جهان بيني صحيح و مؤمن و نيكو كار باشند.

الذين آمنوا و عملوا الصالحات.

اجتهاد اگر از مسائل حيات انسان معاصر خويش غافل باشد، فلسفه اصلي خود را نفي كرده است، زيرا فلسفه اصلي اجتهاد، تعيين مسير حوادث واقعه از ديدگاه دين است. حوادث واقعه، يعني مسائل گوناگون انسان معاصر. از مسائل زندگي انسان گذشته هر چه در زندگي انسان معاصر حضور دارد، مسئله اصلي اجتهاد نيست، زيرا آنها به تجربه در آمده است. مسئله اصلي اجتهاد بخش متحول زندگي است نه بخش ثابت آن. ودر اين بخش متحول است كه دين بايد حضور پاسخگو وهدايت كننده خويش را نشان بدهد و اجتهاد در واقع سخنگوي دين است.

پس اجتهاد بايد به دو امر مهم توجه تام داشته باشد:

1 ـ اين كه احكام استنباطي بايد همه در جهت تحقق اهداف دين يعني تحقق مكارم اخلاق و قيام به قسط و ساير اهداف ذكر شده باشند و نه تنها معارض با آن و از بين برنده زمينه هاي آن نباشند، بلكه به عكس زمينه ساز تحقق آن اهداف اصلي باشند.

2 ـ اين كه هر حكمي كه براي تحقق آن اهداف لازم است و در مورد موضوعات مختلف تاكنون استنباط و

عرضه نشده است، استنباط و عرضه كند. و از اينجاست كه شماره آيات الاحكام واخبار الاحكام بسيار تفاوت مي‌كند.

ملاحظه مي‌فرمايد. در اجتهاد رائج چه بسا آيات تلاوت شده در گفتار من، آيات مربوط به عدل، عزت، وحدت، تسابق به خير ووو... جزء آيات الاحكام شمرده نشوند، واخبار وارده در اين گونه مسائل صرفاً، به جنبه اخلاقي حمل گردند، ولي به نظر اينجانب اصول اخلاقي، هدف دين و مي توان گفت اصول پيش فقهي است، و همواره در استنباط احكام شريعت لازم الرعايه است. يا رعايت اصول مزبور مي‌توان به امور مشترك و مايه تقريب دست يافت. و از فتاوي موجب نزاع كه به حكم قرآن نتيجة ضروري و منطقي آن ايجاد فشل و گسيختگي اجتماعي و فرهنگي است، اجتناب نمود.

بايد همه احساس كنند كه اعضاي يك پيكرند و بهروزي و سعادتشان به يكديگر و به نعمات خدادادي در روي زمين و ابسته است. بايد هر چه به خود رواندايم به ديگران نيز رواندايم. مروّت را پيشه كنيم و از خشونت بپرهيزيم و به آرامش و صلح احترام بگذاريم. در تحقق عدالت اجتماعي و اقتصادي تلاش كنيم، حق گوئي و شفقت و انصاف راد رهمه حال شعار اسلامي خود قرار دهيم، چون به حقيقت قصوي و منجي لا يزال ايمان داريم واجازه ندهيم تفاوت سنّتها و فرهنگها به اختلاف مذهبي تبديل گردد و به نام خدا و رسول به نزاع و تشاجر بايكديگر بپردازيم و روز به روز به نام احكام شريعت از اهداف شريعت دورتر گرديم.

([1]). سوره اسراء آيه 23.

([2]). سوره مائده آيه 32.

([3]). سوره مائده آيات 150 ـ 153 و سوره اسراء آيات 22 ـ 39.